

\* تفسیر سوره مائده، جلسه ۳۴

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸)

این آیهی «إِنَّمَا يَنْتَقِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده: ۲۷) را به عنوان بحثی مهم در مباحث دینی ما عنوان کردیم که آن تأثیر خود انسان در مباحث قبولی عمل بود، نه فعل شخص است، بلکه این خود شخص است. این بحث مهمی است که در جلسه‌ی گذشته بحث کردیم و یک جمع‌بندی از آن کردیم.

(۲۸): «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ

الْعَالَمِينَ» درباره این آیه هم اشکالی از علامه نقل کردیم، که منظور این نیست که من از خودم دفاع نمی‌کنم، چنین بحثی نیست؛ بحث این است که من آدم‌کش نیستم. «ما أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ» (وقتی هم که به صورت جمله‌ی اسمیه می‌آید به این معنی است)؛ من آن کسی نیستم که به سمت تو دست دراز کنم تا تو را بکشم) وگرنه نه این که من دفاع نمی‌کنم.

### رمز بقای زمین دفاع است

دفاع آن چیزی است که «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعُ وَبِيَعُ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» (حج: ۴۰)؛ اگر دفاع نبود، نه این که مسجد نبود؛ اصلاً دین نبود، کلیسا نبود، کنیسه نبود، هیچ چیزی نبود. اگر کسی به طور کلی بخواهد پدیده‌ی دفاع را زیر سؤال ببرد، فساد زمین را می‌گرفت. «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» (بقره: ۲۵۱)؛ زمین فاسد می‌شد اگر دفاع نبود هیچ کلیسا و کنیسه‌ای و مسجدی باقی نمی‌ماند. لذا بحث دفاع و جهاد در قرآن جایگاه خود را دارد.

«إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» اگر به یاد داشته باشید توضیحات این بخش را زودتر برای شما شرح دادم. «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؛ من از خدا می‌ترسم. ببینید در قرآن راجع به تفاوت خوف و خَشْيَتِ تعبيرات مستقری نداریم.

### تفاوت تعبير خوف و خشيت

تفاوت خوف با خشیت در این است که مثلاً می‌گویند: آدم باید از خدا خوف و خشیت داشته باشد، آیا این اشکال دارد یا ندارد؟ خوف از اشیاء اشکالی ندارد، به عبارتی تفاوت خوف و خشیت در این است که ترتیب اثر عملی دادن را خوف می‌گویند. به منشأ اثر دانستن یک چیزی خشیت می‌گویند؛ یعنی آن ترس آمیخته با احترام را خشیت می‌گویند که شما فکر می‌کنید این منشأ اثری است. این خشیت را آدم نباید راجع به کسی داشته باشد. در آیات معروف سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (۳۹)؛ یعنی از احدی جز خدا نباید ترسید. باز این تعبير هم، تعبير مستقری در قرآن نیست یعنی این که بگوییم در هر جای قرآن که عبارت خشیت دیدیم، به این معنی است! برای همین است که شما در همان آیه‌ی ۳۹ احزاب را اگر نگاه کنید، مفسری برای آیه‌ی ۳۷ این سوره است. آیه‌ی ۳۹ همین آیه‌ای بود که ما خواندیم. آیه‌ی ۳۷، همان ماجرای معروف زید است که زینب بن جحش، همسر فرزند خوانده پیغمبر و ازدواج با فرزند خوانده... این ماجرا را بیان می‌کند که این بحث را در قرآن دیدید که «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ» ببینید، این‌ها در جای خود کاملاً قابل دقت است که در مقابل خدا، در حقیقت تو یک نعمتی داری و خدا به او نعمت داده است و تو هم به او نعمت دادی. با این معرفت باید جمع شود که بالاخره هر نعمتی که شخصی می‌دهد، از طریق خدا می‌دهد ولی الآن این‌جا برای خودش عنوان پیدا کرده است. این‌ها حرف‌های بسیار مهمی است! با توجه به این که ما می‌دانیم کسی که همه‌ی نعمت‌ها را از خدا بداند «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (نحل: ۵۳)؛ همه‌ی

نعمت‌ها از خدا است، با این حالا این‌جا عنوان پیدا می‌کند و کاملاً هم جدا می‌شود. «وَإِذْ تَقُولُ»؛ تو گفتی به کسی که خدا به او نعمت داد و تو به او نعمت دادی.

باید بر روی این مواردی که جدا می‌شود فکر کرد. این همان چیزی است که ما در بحث «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (نساء: ۵۹)؛ این کسانی که خدا را اطاعت می‌کنند، وقتی به صورت جداگانه عنوان پیدا می‌کند، باید به صورت جداگانه باید تفسیر شود و گرنه این «أُولَى الْأَمْرِ» همان «أَطِيعُوا اللَّهَ» است و دیگر فرقی نمی‌کند! خود قرآن هم که گفته است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء: ۶۴)، «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰)؛ کسی که او را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است، پس همه‌ی این‌ها اطاعت خدا است، ولی هم این معرفت باید جمع شود و هم این عنوان جدا پیدا کردن! این خیلی مهم است و حالا جای بحث این موضوع نیست هرچند که تا به حال خیلی این بحث را کردیم.

ترس نبی از ضلالت مردم است نه از تهاجم دشمن!

(احزاب: ۳۷) «أُمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ»؛ زن خود را نگه دار و تقوای الهی داشته باشد و «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ»؛ آن چیزی که خدا آشکار کرد تو در جان خود مخفی کرده بودی، «وَتَخْشَى النَّاسَ»؛ و تو از مردم ترسیدی، «وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»؛ و خدا احق بود از این که تو از او بترسی.

این‌جا این که تو از مردم ترسیدی، آیا به این معنی است که تو مردم را منشأ اثر دانستی؟ آدم وقتی که خود این عبارت را نگاه می‌کند، به خصوص «وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» مستقیم این به ذهن او می‌آید که تو مردم را منشأ اثر دانستی و حال نباید این فکر را می‌کردی. خدا احق بود نسبت به این که تو خدا را منشأ اثر بدانی. از ظاهر آیه می‌توان چنین چیزی را فهمید.

این جزء آیات متشابه است که با آیه‌ی ۳۹ آن تبیین می‌شود، در آن آیه با صراحت می‌گوید. «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»؛ یعنی این‌ها از احدی جز خدا

نمی‌ترسند. نمی‌ترسند به این معنی است که کسی را جز خدا منشأ اثر نمی‌دانند. لذا با این آیات محکم و تمام معرفتی که در قرآن وجود دارد، باید به تفسیر این آیات متشابه «وَتَخْشَى النَّاسَ» پرداخت که این که تو مردم را منشأ اثر دانستی و برای مردم به عبارتی اعتباری قائل شدی، این همان چیزی است که معادل آن راجع به حضرت موسی بود و گفتیم که راجع به حضرت موسی وقتی بیان می‌کند: «فِي نَفْسِهِ خِيفَةٌ مُوسَى» (طه: ۶۷) در آن جا این بحث بود که از او به خاطر خودش نترسید. «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ» (نهج البلاغه: خطبه ۴)؛ از این که کار دست این‌ها بیفتد، دلهره ایجاد کرد. این دلهره ایجاد می‌کند و همان حرصی است که «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف: ۶) همان چیزی است که خدا به پیغمبر می‌گوید: تو به خاطر این‌ها خودت را داری می‌کشی! می‌گذری. خوب این کار لازم نیست. یعنی لازم نیست خود را برای این‌ها هلاک کنی. یعنی برای این جمعیت داری جان می‌دهی! لازم نیست. این تشری برای دیگران است. یعنی باز هم تشری به خود پیغمبر نیست. کسی نگوید که «پیغمبر! چرا خودت را برای این‌ها هلاک می‌کنی؟ خدا هم که این‌طور می‌گوید!» نه! این تشری برای دیگران است که تو داری خودت را از بین می‌بری، این کار را نکن! این همان دلهره‌ای است که یک هادی الهی این دلهره را دارد، من که این معجزه را انجام می‌دهم مردم چه فکری می‌کنند؟! حالا نکنند برای مردم این‌طور اتفاق بیفتد که فرق بین سحر و معجزه را نفهمند! و کار به «دَوْلِ الضَّلَالِ» بیفتد؛ کار به دست گمراهان بیفتد. این دلهره، این دلهره، دلهره‌ی حقی است. همین دلهره‌ای که خدا در غدیر به پیغمبر گفت: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده: ۶۷)؛ تو بگو، خدا کار را درست می‌کند. چرا؟ خوب این دلهره است من که علی را به فرمان خدا انتخاب می‌کنم ولی اگر شایعه کنند که ماجرا فامیلی شده است و بنی هاشم شد و از این دسیسه بخواهند استفاده کنند، مردم گمراه می‌شوند! حرف این است. لذا در این عبارت که «وَتَخْشَى النَّاسَ»؛ تو از مردم می‌ترسی، اگر به تفسیر آن دست بزنی، تفسیرش این

می‌شود که این آیه‌ی متشابه با دو آیه‌ی محکم بعد از آن و مجموعه‌ی آیاتی که وجود دارد این است که این‌ها فقط از خدا می‌ترسند، لذا عنوان خوف و خشیت را عناوین کاملاً مستقری در قرآن در نظر بگیرید که به صورت کلید واژه‌ای به دنبال آن بروید و بگویید که در این‌جا خوف به این صورت آمده است و در آن‌جا خوف به آن صورت آمده است و این‌جا خشیت به این صورت آمده است و در آن‌جا خشیت به صورت دیگری آمده است! باید هرجایی توجیه خود را پیدا کند.

هر کسی گفت این آیه را توضیح بده، شما بگو آیه‌ی ۳۹ را توضیح بده. قرار نیست که یک آیه را به نفع یک آیه‌ی دیگر فتح کنیم، قرار است که جمع کنید. وقتی که قرار است جمع کنیم در آن وقت باید آیات را جمع کنیم. «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؛ این که من فقط از خدا می‌ترسم (با جمله اسمیه و با تأکید آمده) و در این معادلات که به تو حمله کنم یا نکنم، این نیست که من از تو می‌ترسم! من اگر این کار را نمی‌کنم، با این معادله این کار را نمی‌کنم که من از خدا می‌ترسم. من تحت قوانین، ضوابط و محدوده‌های الهی قرار گرفته‌ام. آن که به من بگوید چه کار کن و چه کار نکن! تو نیستی! خدا باید به من بگوید بزن یا نزن! این خیلی مهم است که کسی در معادلاتش دلیل حرکت خودش را هم باید بگوید که خدا نمی‌گذارد من چنین کاری بکنم! وگرنه کاری ندارد! می‌شود تو را داغان کرد! تو دست من یک رازی داری که من می‌توانم آن را فاش کنم و آبرویت را ببرم! اگر بگذارم روی فیس بوک، با دیوار صاف می‌شوی! می‌توانم کاری کنم که دیگر سرت را بلند نکنی! ولی خدا نمی‌گذارد! خدا نمی‌خواهد! «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؛ من برنامه‌ام را از رب العالمین می‌گیرم؛ چون من مربوب هستم و مربوب باید از رب العالمین برنامه بگیرد. آدم باید معلوم کند که ریش کیست و از چه کسی برنامه می‌گیرد؟! این خیلی مهم است که کسی در معادلاتش بگوید: «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»

(سؤال) این‌جا همان جاست که اصطلاح مستقر ندارد. ببیند موسی در کدام داستان دارد که «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» (طه: ۶۷)؟ در آن‌جایی که همه آمده‌اند و ایستاده‌اند که موسی

این قدر به کار خودش مطمئن است و این قدر این پروژه را تمرین کرده که در سوره مبارکه طه وقتی پرسیدند چه موقع جمع بشویم؟ موسی می گوید: «قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ ضُحًى» (۶۹)؛ یک روزی که همه باشند. در استادیوم صدهزار نفری آزادی، ساعت ۱۰ صبح که همه بیایند! يَوْمَ الزَّيْنَةِ؛ روز تعطیل. وَأَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ؛ همه بیایند و ضُحًى؛ وقتی که آفتاب بالا آمده و ضحی دور و بر همان ۱۰ صبح است. نگفته صبح زود یا شب دیروقت! نه! همه جمع شوند و ببینند! یعنی موسی ضمن این که به کار خودش مطمئن است و تا حالا انجام داده، باز هم «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً» این یک بحث است و یک بحث هم همان جاست که دارد این معجزه را می گیرد و پرتاب می کند و اژدها می شود دارد که: «أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ» (قصص: ۳۱)؛ این خوف ترتیب اثر عملی یک چیز است، نه منشأ اثر دانستن! مثلاً یک سگ به آدم حمله می کند و آدم می ترسد و این به خشیت الهی ربطی ندارد! یعنی یک ولی خدا فکر نمی کند که این سگ خودش مؤثر است، یا مثلاً بمبی بگذارند و او سرش را پایین بگیرد که ترکش آن او را نگیرد، این خوف، ترتیب اثر عملی دادن است و این اشکال ندارد! و آن «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً» آن یک بحث دیگر است! و تعبیر آن در همه جا هم در سوره طه و هم در سوره اعراف عبارت «أَوْجَسَ» است؛ یعنی در دل موسی یک هواجس نفسانی پدید آمد، در صورتی که وقتی اول بار آن اژدها درست شد، داشت قالب تهی می کرد؛ یعنی واقعا ترسید!

(سؤال) برای همین می گویم اصطلاح مستقر ندارد. وقتی می گوید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (طه: ۶۲)؛ نه این که اولیاء الله به هیچ چیز ترتیب اثر عملی نمی دهند! مثلاً شما می خواهی چاقو بزنی، او هیچ عکس العملی نشان ندهد! ولی نمی ترسد و آن نترسیدن قریب المعنا به خشیت می شود.

نشانه کامل شدن توحید، کم شدن غم و غصه هاست

وقتی بحث خوف و حزن در مقابل هم قرار می‌گیرد، حزن برای چیزهایی است که از دست رفته و خوف برای چیزهایی است که توقع می‌رود که از دست خواهد رفت و او فکر نمی‌کند چیزی از دست او برود؛ چون فکر نمی‌کند که کار به دست کسی دیگر است! که مثلاً اگر من فلان کنم و اگر این حرف را بزنم... این همان است که (۵۸: ۱۹) «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ» (فاطر: ۲)؛ وقتی خدا خیری را برای کسی بگشاید، احدی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد و اگر بخواهد ندهد احدی نمی‌تواند کاری کند که بدهد! این یعنی بقیه به جهت منشأ اثر بودن صفرند؛ یعنی خدا می‌خواهد که یک کاری اتفاق می‌افتد و یک کاری اتفاق نمی‌افتد، لذا چشم او به دست خدا می‌رود تا این که چشمش به دست تک تک آدم‌ها باشد! که من الان بروم به این و آن بگویم. البته ممکن است برود بگوید و اگر هم می‌گوید خودش را دلیل نمی‌کند و با سربلندی و با احترام چیزی از کسی می‌خواهد و فکر هم می‌کند که کار دست کس دیگر است و همه را به عنوان واسطه می‌بیند، نه این که در مقابل یک ثروتمند، یا یک مقام مسئول کرنش کند و فکر کند کاری از دست آن‌ها بر می‌آید. بعضی در مقابل این مقامات چنان احساس کرنش می‌کنند که هرگز راجع به خدا چنین کرنشی ندارد! این جاهاست که معلوم می‌شود ما مشرک هستیم و این است که «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف: ۱۰۶)؛ اکثریت مؤمنین مشرکند؛ چون واقعا بقیه را منشأ اثر می‌دانند. اگر توحید کسی کامل بشود و در مسیر کمال برود، هر چقدر توحیدش کامل‌تر بشود، به این نکته می‌رسد که می‌بینید دارد غم و غصه‌هایش کاهش پیدا می‌کند؛ چون فکر می‌کند کار به دست کسی نیست. اگر کار دست خداست، خدا هم حکیم است و کار حکیمانه انجام می‌دهد (۲۲: ۰۷).

این‌ها هم برای کسی است که این آیات را باور بکند و این‌ها هم الا و لابد برای کسی است که سحرها برخیزد. اگر کسی سحر نداشته باشد. اگر داریم که «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ \* آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ» (ذاریات: ۱۶)؛ متقین در جنات و عیون هستند

و نعمت‌های پروردگارشان را می‌گیرند و این‌ها قبلش در دنیا محسن بوده‌اند. این نیکوکاری چیست؟ در آیات بعد دارد: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ \* وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ \* وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»؛ کمی از شب را این‌ها می‌خوابند و این‌ها در سحرها مشغول استغفار هستند و در اموالشان حقی برای سائل و محروم هست؛ یعنی این جوری نیست که فکر بکنید جای شب و روزشان را عوض می‌کنند؟! این تصور کودکانه‌ای از شب بیدار بودن است. اگر کسی روزی ۸ ساعت می‌خوابد، برود ببیند چه مشکلی دارد؟! و گرنه محسنین کمی از شب را می‌خوابند و روزشان را هم طوفانی شروع می‌کنند. آدم باید ببیند تا باورش بشود! حتی روایاتی داریم که یکی دو بار شخص را از خواب بیدار می‌کنند! اگر بیدار نشود «فقد بال الشیطان فی أذنه»؛ شیطان در گوش او ادرار می‌کند؛ یعنی وقت سحر که وقت حرف گوش دادن است، و او حرف گوش نمی‌کند، مگر در روز حرف حسابی به گوشش می‌رود؟

لذا گاهی بحث جهنم نرفتن است که با همین نمازهای عادی هم سازگار است. آقای جوادی بارها این را فرمودند که «جهنم نرفتن و بهشت رفتن هنر چندانی نیست!»؛ مثل دانشگاه قبول شدن است با توجه به انبوه دانشگاه‌های دولتی و آزاد و پیام نور و مجازی، اما کدام دانشگاه رفتن هنر است! بعضی دانشگاه‌ها که فقط باید بروی ثبت نام کنی! لذا باید به شخص تردید کرد.

این بحث‌های توحیدی یعنی عالم یک منشأ اثر دارد، همین! اما باور این‌ها در سجده و سحرهاست و الا و لابد که این‌ها را انسان باید در سحرها باور بکند و الا باور نمی‌کند. برای همین است که کسانی که شب‌زنده‌داری ندارند وقتی صبح بلند می‌شوند، متخسراً، ثقیلاً و کسلان هستند! وارفته و سنگین و کسل از خواب بلند می‌شوند! بعد فکر می‌کند بالش و تشک او مشکل دارد! ای خاک بر سر معادلات لنگی که از خودمان درآوردیم! کسی اگر روی زمین سفت بخوابد، ولی شب و سحر به استغفار بلند شود، صبح بانشاط است و صبح با سرعتی حرکت می‌کند که همین جوری با آن سرعت نمی‌توانسته حرکت بکند! حتی در مسائل علمی! این ادرار در گوش تأویل نیست!

آن کسانی که می بینند دیده اند که شیطان ادرار می کند. ما چون که نمی شناسیم جن چیست؟! می گوییم: نه! توی گوش من که زرد نیست! ولی توحید آدم باید قوی شود.

به هر حال وقتی شما اصطلاح مستقر ندارید، نمی توانید صرفاً با یک کار مهندسی واژه‌ای؛ مثل این که واژه‌ای را به کامپیوتر بدهید و یک نتیجه بگیرید، بگویید این که دارد «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَنَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» این کبرای قضیه، «وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ» (قصص: ۳۱) این صغرای قضیه و نتیجه این که: حضرت موسی جزء اولیاء الله نیست!<sup>۲</sup>

### صلوات!

---

۱. وَأَنْ أَلْقَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ؛ و [فرمود] عصای خود را بیفکن پس چون دید آن مثل ماری می جنبد پشت کرد و برنگشت (قصص: ۳۱)

۲. (سؤال) این که کسی کنار یک ولی الله، پیغمبر خاتم باشد از دریافت‌های شهودی آقای امجد است که می گفتند: ما کنار آقای بهاء الدینی بودیم اگر شیر حمله می کرد، ما تکان نمی خوردیم، اصلاً شرایطش فرق می کند و بعد این که آدم کنار خاتم الانبیاء قرار بگیرد و بترسد و ساکن هم نشیند! چنان چه در آیات دارد که در آخر سکنه برای ابوبکر نمی آید «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ» (توبه: ۴۰)؛ وقتی آیه را در سوره توبه توضیح می دادیم، گفتیم که نقش ثانی اثنین، یا حال است یا بدل، یا عطف بیان است و عباره اخرای الذین کفروا است. ضمیر «علیه و ایده» هم به پیغمبر برمی گردد و اصلاً طرف delete شد و فقط معلوم شد که با پیغمبر بود و آن هم با یک عالمه شبهه! و این هم به جای آن که فضلی از فضائل او را بیان کند، انصافاً باید قضیه را ببوشانیم و بگوییم: فعلاً راجع به آیه حرفی نزنیم! لذا این آیه اصلاً برای اهل تسنن قابل استدلال نیست؛ برای همین خودشان با اشکالاتی مواجه شدند که در برگرداندن ضمائیر دچار حرف‌های عجیب و غریبی شدند! که گفتند: ثانی اثنین یعنی پیغمبر! خدا به پیغمبرش می گوید: دومی آن دو تا! پیغمبری که همه جا نفر اول معرفی می کند! آیا در میان دوتا پیغمبر، پیغمبر خاتم دومی محسوب می شود؟! محور هجرت پیغمبر بوده یا ابوبکر؟ او باید تبعه پیامبر باشد یا پیامبر تبعه او؟! چون اگر بگویید ثانی اثنین ابوبکر است، باید عطف بیان آن معلوم شود که وقتی به عقب برمی گردیم می رسیم به «الذین کفروا!» یعنی «إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ». این همان جایی است که کسی قرآن را بدون سوابق ذهنی درباره این فرد بخواند، این قضیه را شخم می زند! و بعد هم می گویند: ابوبکر به پیغمبر گفته: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا!» او داشته به پیغمبر دلداری می داده! پس اتفاقاً آیه در شأن و فضیلت اولین خلیفه نیست!